



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۷/۱۸

نویسنده: ن. جلیل زاد

شبی که دو راه گشود بازخوانی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از دریچه منافع ملی

نقدی محترمانه بر روایت استاد سید عبدالله کاظم درباره سردار محمد داوود خان محترم پرفیسور داکتر کاظم گرامی، با درود و حرمت بسیار، سخن شما که فرمودید «سر سر پلوان می روی»، برایم عزیز است، اما بگذارید با همان شوخی نرم و احترامانه همیشگی عرض کنم: من نه پلوان هستم و نه پلوان نورد، من روی یک دیوار باریک، بلند و بی رحم می دوم، دیواری که هر لغزش آدم را مستقیم در کندوی تاریخ می اندازد. اگر روزی از این دیوار سقوط کنم، تنها فایده اش این است که ثابت می شود قلم از ترس نمی لرزد و حقیقت را حتی در لبه پرتگاه هم رها نمی کنم. اما از شوخی که بگذریم، نکاتی که شما در نوشته پخته و ژرف نگرانتهان آورده‌اید، بخش مهمی از واقعیت های پیچیده سال های پایانی سلطنت را دقیق لمس می کند. واقعاً نظام شاهی پس از ۱۳۴۳ در سراسیمگی فرسایش قرار داشت، کهولت ظاهرشاه، نبود ولی عهد آماده، فاصله پنهان میان شاه و احمدشاه، برجسته شدن نقش عبدالولی، و کنار رفتن داودخان از صحنه رسمی قدرت، همه در منابع معتبر و خاطرات سیاسیون آن دوره تأیید شده اند. همچنین، فعال شدن دو قطب ایدئولوژیک چپ و راست، نفوذ حزب دموکراتیک خلق در میان افسران جوان، و رقابت استخباراتی شوروی، پاکستان، عربستان و هند، تصویری واقعی از فضای آن روز افغانستان است. اما آن جا که برخی نتیجه می گیرند سقوط سلطنت «حتمی» و کودتا «اجتنابناپذیر» بوده، از قلمرو سند بیرون شده و وارد دنیای فرضیات می شود. هیچ منبع جدی تاریخی به صورت قطعی نمی گوید که اگر داودخان کودتا نمی کرد، حتماً اخوانی ها، شعله جاوید، ستم ملی یا خلق و پرچم قدرت را با زور می گرفتند. این بیشتر «خوانش احتمالی» است تا حقیقت مستند. با احترام عرض می کنم نقد شما برایم چراغ است، نه مانع. اگر گاهی صراحت در نوشته هایم دیده شود، از شوق گفتن حقیقت است، نه از بی اعتنائی. همیشه خوشحال می شوم که نگاه ژرف و تجربه علمی شما بر نوشته هایم می تابد و آن را پخته تر می سازد. و حالا استاد گرامی در مورد کتاب سه جلدی سنگین و وزین شما.. عنوان کتاب سه جلدی استاد کاظم، «زندگی سیاسی شهید محمد داوود از آغاز تا انجام»، خود گویای زاویه ای نگاه و چگونگی تحلیل بنیادین این اثر است، پیش از آنکه خواننده به متن برسد، با لغت «شهید» روبه رو می شود، لغت ای که در فرهنگ سیاسی ما بار معنایی ای فراتر از یک لقب ساده دارد و ناخودآگاه خواننده را به موضع همدلانه سوق می دهد. استاد کاظم، در اثری ۱۳۰۰ صفحه ای، نقش سردار داوود را در بیش از چهار دهه حیات سیاسیش، تا آستانه کودتای شوم، نحس و نکبت هفت ثور، با محوریت دستاوردهای زیربنایی اقتصادی، حقوقی و سیاسی روایت کرده است. این تلاش، به خصوص در سنجش با کمبود آثار مستند داخلی درباره این برهه، ارزشمند و درخور احترام است، اما همانگونه که حتی معرفان همدل این کتاب نیز هشدار داده اند، خطر نهفته در چنین آثاری، لغزش از «فرهنگسازی

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې دلیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

مثبت» به سمت چیزی است که خود آنان آن را «کیش شخصیت» نامیده‌اند، طرز دید که تاریخ را نه با ترازوی اسناد، بلکه با معیار محبت می‌سنجد.

نقد من به این اثر، نه انکار خدمات داوود خان، بلکه دعوت به تکمیل روایت است. نخست، در باب انتخاب لغت «شهید»: (هر چند من از شهادت طلبی بیزارم)، شهادت در ادبیات سیاسی و دینی، به قربانی‌ای دلالت دارد که در راه آرمانی والا، بی‌گزندی از جانب خویش، جان باخته باشد. اما سرنوشت سردار داوود، پیچیده‌تر از این تعریف است.

او خود، در شب ۲۶ سرطان، با اتکا بر جناح پرچم حزب منفور دموکراتیک خلق افغانستان و افسرانی چون عبدالقادر، نظامی‌گری را وارد کارزار سیاست کرد، روشی که هشت جان افسران همان شب را گرفت و همان‌الگویی شد که، پنج سال بعد، به دست همان نیروهای مزدوری که او به میدان قدرت آورده بود، جان خودش را نیز گرفت. اگر بخواهیم با احترام و صداقت توأمان به قضاوت بنشینیم، باید بپرسیم: آیا مرگ کسی که خود دری را گشود که سرانجام او را بلعید، «شهادت» است یا تراژدی کلاسیک و دردناک و مصیبت بار سیاست مدار آرمان‌گرا؟ پاسخ به این پرسش، نه کاستنی از منزلت داوود خان، بلکه شرط لازم خوانش صادقانه تاریخ است.

دوم، آنچه در روایت محور «دستاوردهای زیربنایی» کمرنگ می‌ماند، هزینه نهادی این دستاوردهاست. دکتر استاد کاظم به درستی به توسعه اقتصادی، اصلاحات حقوقی و گشایش راه زنان به عرصه اجتماع در دوره داوود خان اشاره می‌کند، اما یک روایت کامل باید نیز بگوید که این دستاوردها در بستر نظام یک حزبی متمرکز، با انحلال همان دستوردهی دهه دموکراسی، نخستین تجربه پارلمانتاریسم و مطبوعات نسبتاً آزاد افغانستان، به دست آمد.

توسعه‌ای که به بهای تمرکز کامل قدرت در یک فرد و یک حزب خریداری شود، هرچند در کوتاه مدت ثمربخش بنماید، از منظر منافع درازمدت ملی، بذریع آسیب‌پذیری نظام را نیز در خود دارد، آسیب‌پذیری‌ای که در نبود نهادهای بدیل، هنگام فروپاشی رأس هرم، کل ساختار را با خود می‌برد، چنانکه در ثور ۱۳۵۷ رخ داد. سوم، درباره سیاست خارجی استقلال طلبانه داوود خان، که دکتر استاد کاظم آن را به حق یکی از افتخارات او می‌شمارد، ایستادگی او در برابر برژنف در مسکوی ۱۹۷۷ که «افغانستان روابطش را با هر کس که بخواهد برقرار خواهد کرد»، باید افزود که عزت ملی، بدون پشتوانه دیپلماتیک کافی برای مدیریت عکس‌العمل ابرقدرت همسایه، می‌تواند به شمشیر دولبه بدل شود.

کاهش شمار مشاوران شوروی از هزار به دویست تن، بدون آنکه غرب یا کشورهای منطقه جایگزین پایداری برای این خلأ فراهم آورند، مسکو را نه به عقب نشینی، بلکه به افزایش حمایت از حزب بدنام دموکراتیک خلق واداشت، واقعیتی که در روایت قهرمانانه از این دوره، غالباً در حاشیه می‌ماند.

با این همه، باید صادقانه اذعان کرد که اثر استاد کاظم، در نبود آرشیف ملی منسجم و در فضایی که تاریخ افغانستان معاصر غالباً میان حزب‌گرایی و ایدئولوژی‌های وارداتی تکه پاره شده، گامی است در جهت بازگرداندن حافظه ملی به محور شخصیت‌های وطن دوست.

آنچه من، از موضع منافع علیای ملت، پیشنهاد می‌کنم، نه رد این اثر، بلکه تکمیل آن با فصلی است که بی‌کم و کاست، هم پیمان داوود خان با پرچم، هم قربانیان شب کودتا، و هم پیامدهای ساختاری نظام یک حزبی را بازگو کند. چنین تکمیلی، نه از منزلت سردار داوود می‌کاهد، بلکه او را از سکوی اسطوره به جایگاه راستینش، مردی بزرگ با آرمانی بزرگ‌تر از ابزارهایی که برای تحقق آن برگزید، بازمی‌گرداند، و همین بازگرداندن است که تاریخ را، به جای ابزار ستایش، به معلم راستین نسل فردا بدل می‌کند.

میان حماسه و هشدار

پنجاه و سه سال از آن شب خاموش کابل می‌گذرد، اما هنوز، هرگاه سخن از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به میان می‌آید، ملتی میان دو احساس متضاد در نوسان می‌ماند، حسرت آرمانی که ناتمام ماند، و هشدار دری که با گشودنش، دیگر هرگز بسته نشد.

تاریخ را نمی‌توان با یک بُعدی‌نگری خواند، نه با ستایش کور از مردی که خواب یک افغانستان متحد و سربلند را در سر داشت، و نه با نکوهش یک سویه از اقدامی که، به رغم نیت نیک، سرانجام کشور را به دهلیز توفانی نیم قرنه کشاند.

آنچه در این نوشتار می‌آید، تلاشی است برای بازخوانی مستند این رویداد، از موضع منافع علیای ملت افغانستان، با تکیه بر شواهد تاریخی و بدون دآوری احساسی.

بخش نخست

بحران نظام سلطنت مشروطه، زمینه‌ای که نادیده گرفته نباید شود

هیچ کودتایی در خلأ رخ نمی دهد .
دههٔ دموکراسی (۱۳۴۳-۱۳۵۲) با تصویب نخستین قانون اساسی مبتنی بر تفکیک قوا، آزادی نسبی مطبوعات و ظهور احزاب سیاسی، نخستین تجربهٔ پارلمانتاریسم را در تاریخ افغانستان رقم زد ، دستاوردی که نباید در سایهٔ کودتا محو شود .

اما همین نظام، با همهٔ آرامش ظاهری اش، در نیمهٔ پایانی دهه به رکودی مبتلا شده بود که هیچ اصلاح نیم بندی درمانش نمی کرد، دربار در برابر نیاز عصر برای پاسخگویی واقعی، چون کوهی خاموش ایستاده بود .
این تناقض ، میان دستاورد نهادی دههٔ دموکراسی از یک سو، و ناتوانی عملی آن در حکمرانی مؤثر از سوی دیگر ، همان زمینه ای است که هر تحلیل منصفانه باید آن را در کنار هم ببیند، نه یکی را به بهای دیگری قربانی کند .

بخش دوم

کودتا، آن گونه که اسناد روایت می کنند
شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳)، در حالی که شاه محمد ظاهرشاه برای معالجهٔ چشم در ایتالیا به سر می برد، سردار محمد داوود خان، به همراه لوی درستیز وقت جنرال عبدالکریم مستغنی، نیروهای کابل را رهبری کرد و بیش از دو سده حکومت سلطنتی ، از زمان تأسیس امپراتوری درانی در سال ۱۷۴۷ ، را در ظرف چند ساعت به پایان رساند و جمهوریت را زیر نظامی یک حزبی اعلام کرد .

آنچه اسناد تاریخی افزون بر روایت رسمی برجسته می سازند، دو نکتهٔ ظریف و کمتر گفته شده است، نخست آنکه جنرال مستغنی، که کاملاً از نقشهٔ کودتا آگاه بود، شاه و وزیرانش را عمارانه فریب داد تا باور کنند که کودتا ماه ها بعد رخ خواهد داد، و همین فریب بود که امکان اجرای بی درنگ عملیات را در غیاب شاه و شماری از وزیران کلیدی اش فراهم آورد .

دوم، و شاید مهم تر از منظر پیامدهای درازمدت، این که داوود خان در این اقدام تنها بر افسران جوان اردو تکیه نداشت ، بلکه جناح پرچم حزب مزدور دموکراتیک خلق افغانستان، به رهبری ببرک کارمل، و افسرانی چون عبدالقادر، در سازماندهی و اجرای کودتا نقشی مستقیم و تعیین کننده داشتند .

این همکاری، از همان شب نخست، چپ گرایان را در معادلهٔ قدرت نظام نوپای جمهوری دست بالا داد ، واقعیتی که هر روایت تاریخی صادقانه ناگزیر از بازگفتن آن است، چرا که تخم نخستین فاجعهٔ ثور، در همین شب به ظاهر آرام کاشته شد .

دربارهٔ ماهیت «بدون خون ریزی» این کودتا نیز باید با دقت بیشتری سخن گفت .
منابع معتبر تاریخی آن را کودتایی «تا حدی» یا «تقریباً» بدون خون ریزی توصیف می کنند، نه مطلقاً خون ناریخته ، زیرا هشت صاحب منصب در جریان عملیات نظامی آن شب جان باختند .

وطن دوستی راستین و مسئولیت تاریخی ایجاب می کند که این قربانیان، هرچند اندک در برابر فاجعه های بعدی، از خاطرهٔ ملی حذف نشوند ، کم رنگ کردن بهای خونی هر تغییر نظام، به حرمت حقیقت تاریخی آسیب می رساند .

سرانجام، پادشاه ، ظاهرشاه، در عکس العملی که خود بخشی از میراث سیاسی افغانستان است، از هرگونه اقدام تلافی جویانه خودداری کرد و در ۲۴ اگست ۱۹۷۳ رسماً از سلطنت کناره گیری نمود و در ایتالیا به تبعید ماند ، تصمیمی که، بهرغم همهٔ کاستی های نظام سلطنتی، از خردمندی سیاسی و مسئولیت پذیری او در برابر جلوگیری از جنگ داخلی حکایت دارد.

بخش سوم

آرمان استقلال طلبی ، نقطهٔ اوج سیاست داوود خان
اگر بخواهیم از موضع منافع ملی به این برهه بنگریم، باید اذعان کرد که سردار محمد داوود، در سال های ریاست جمهوری اش، تلاشی جدی و قابل احترام برای رهایی افغانستان از وابستگی یک جانبه به اتحاد شوروی به خرج داد .

او شمار مشاوران نظامی شوروی را از حدود هزار تن در سال های نخست، تا سال ۱۹۷۶ به حدود دوصد تن کاهش داد، روابط با غرب، ایالات متحدهٔ امریکا، مصر، عربستان سعودی و ایران را گسترش بخشید، و توازن فعال میان دو ابرقدرت جهانی در پیش گرفت .

اوج این استقلال طلبی را باید در سفر تاریخی او به مسکو در ۱۲ تا ۱۵ اپریل ۱۹۷۷ جست و جو کرد، آنجا که در برابر هشدار لئونید برژنف دربارهٔ حضور کارشناسان کشورهای ناتو در ولایات شمالی افغانستان، داوود خان با صراحتی که در تاریخ دیپلماسی منطقه کمتر نظیر دارد، پاسخ داد که افغانستان روابطش را با هر کشوری که بخواهد برقرار خواهد کرد و هیچ گاه اجازه نخواهد داد ابرقدرتی برایش تعیین تکلیف کند. این لحظه، نماد برجسته ای از

عزت ملی و اراده ای است که هر افغان وطن دوست، فارغ از قضاوت درباره روش های داخلی داوود خان، باید آن را با افتخار به یاد آورد.

با این همه، انصاف تاریخی حکم می کند که این استقلال طلبی را در بستر واقع بینانه تری نیز بسنجیم. اتحاد شوروی در آن دوره بزرگ ترین شریک اقتصادی و نظامی افغانستان بود، و تیره شدن ناگهانی این رابطه، بدون آنکه جایگزین مطمئن و پایداری از سوی غرب یا کشورهای منطقه برای پرکردن این خلأ فراهم آید، از منظر برخی تحلیلگران سیاست خارجی، بیش از آنکه دوراندیشانه باشد، شتاب زده ارزیابی می شود. آرمان های بلند، بدون زیرساخت دیپلماتیک کافی برای مدیریت پیامدهای آن، می توانند به جای تحکیم استقلال، خلأیی خطرناک در توازن قدرت منطقه ای بیافرینند.

بخش چهارم

از خلاف سیاسی تا فاجعه ثور

عکس العمل کرملین به این سیاست مستقلانه، نه انفعالی، بلکه فعال و حساب شده بود. مسکو، ناخشنود از سیاست های جدید داوود خان و اقدام او در پاک سازی نسبی عناصر نزدیک به پرچم از ساختارهای قدرت، حمایتش از حزب منقور دموکراتیک خلق افغانستان را افزایش داد و در پی نزدیک ساختن دو جناح خلق و پرچم برآمد. هنگامی که سرانجام داوود خان در اپریل ۱۹۷۸ تصمیم به مقابله با این حزب گرفت، دیگر دیر شده بود، سلول های حزبی در اردو، کودتای شوم و ننگین ثور را سازمان دادند و در جریان آن، داوود خان به همراه شماری از اعضای خانواده اش کشته شد.

این جاست که تراژدی راستین ۲۶ سرطان آشکار می شود، همان دستانی که او را به قدرت رساندند، همان الگوی نظامی گری در سیاست که او خود بنیان نهاد، سرانجام او را نیز بلعید. کودتای سرطان، با کنارزدن سنت انتقال مسالمت آمیز قدرت و عادی سازی دخالت نظامیان در امور حکومت داری، عملاً زمینه روانی و ساختاری کودتاهای بعدی را در افغانستان فراهم آورد، ادعایی که میان آن دو رویداد فاصله می نهد، از نظر بسیاری از محققان بی طرف، با واقعیت تاریخی همخوانی کامل ندارد.

بخش پنجم

میراث برای نسل امروز، درسی از موضع منافع ملی

آنچه از این بازخوانی برمی آید، نه انکار نیت ملی گرایانه سردار محمد داوود است، و نه تیرئه کامل روش او. سردار داوود، مردی بود با آرمانی صادقانه برای افغانستانی متحد، مستقل و سرافراز، آرمانی که در سیاست خارجی متوازن، در تلاش برای اصلاحات اداری، در گشودن راه زنان به عرصه اشتغال و آموزش، و در ایستادگی تاریخی اش برابر برژنف، تبلور یافت.

تکرار می کنم، اما راهی که او برگزید، راه کودتا به جای اصلاح تدریجی در دل همان نظام مشروطه، دری را گشود که کنترلش، سرانجام از دست خود او نیز بیرون رفت.

اگر آن شب هرگز رخ نمی داد، و اگر سلطنت مشروطه، هرچند لنگان، مسیر اصلاح تدریجی را می پیمود، شاید نظامیان افغان هرگز طعم دخالت در سیاست را نمی چشیدند، و شاید حزبی که بعدها با کمک مستقیم یک ابرقدرت خارجی به قدرت رسید، هرگز فرصت نفوذ در بدنه اردو را نمی یافت.

بزرگ ترین درسی که این شب تاریخی برای نسل امروز افغانستان بر جای گذاشته، این است: نیت نیک، بدون مسیر درست، می تواند سرچشمه رنجی شود که نسل ها از آن رنج ببرند.

کتاب های تحقیقی معتبر، از جمله آثاری که با تکیه بر مآخذ اصیل به بازخوانی زندگی سیاسی داوود خان پرداخته اند، سهم بزرگی در روشن ساختن این برهه برای نسل امروز و فردا ایفا می کنند و شایسته اند که با دقت و احترام، اما نیز با نگاه نقادانه، مطالعه شوند.

وطن پرستی راستین، نه در ستایش نهفته است و نه در نکوهش یک سویه، بلکه در نگاهی که هم به نیت بلند یک مرد افتخار می کند، و هم از مسیری که او را، و وطنش را، به کجا کشاند، می آموزد.

نتیجه می گیریم

تا دیگر هیچ شبی، رودخانه را به سوی سیل نبرد

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد